جلسه 732

سه شنبه 29/01/91

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در اشکال به ظهور کتاب مجید بود به اینکه تحریف قرآن که مفاد روایات کثیره است مانع از احراز ظهور در کتاب می شود. شاید قرینه متصله ای بوده که حذف شده است.

در جواب گفته شد که: ما فی الجمله قبول داریم و از روایات استفاده می کنیم که اختلافات قراءات بین قرائت ائمه اهل بیت علیهم السلام و قرائت های معروفه وجود داشته است. واین امر طبیعی است، بین خود قراء هم اختلاف وجود داشته است. حالا قراء سبعه یا قراء عشره یا بیشتر. در برخی از روایات صحیحه ما داریم که یک مثالش را خواندیم فما استمتعم به منهن الی اجل مسمی فآتوهن اجورهن. یا در کافی روایت صحیحه داریم که امام علیه السلام فرمود: وفی بعض القراءات حافظوا علی الصلوات و الصلاة الوسطی وصلاة العصر وقوموا لله قانتین. خب این در قرائتهای معهوده نیست. البته نقل شده از غلام عائشه، که عائشه به او گفت برای من قرآنی بنویس وقتی رسیدی به این آیه حتما بعد از والصلاة الوسطی، وصلاة العصر هم بنویس، چون پیغمبر اینجور خواند. حالا اگر بتوانیم توجیه کنیم این روایت را که جالب هم هست امام فرمود وفی بعض القراءات که اشعار هم دارد به تأیید این قرائت یا حتی ظهور دارد در تأیید این قرائت، چون امام در مقام تأیید بود، ودر بعضی از روایات که سندش چندان قوی نیست اصلا امام تعبیر نکردند وفی بعض القراءات، بلکه اصلا فرمودند که هکذا قرأ رسول الله حافظوا علی الصلوات والصلاة الوسطی وصلاة العصر، صلاة الوسطی می شود صلاة ظهر که متوسط است بین صلاة صبح و صلاة عصر که صلوات نهاریه هستند، برخلاف آن تفسیر معروف که صلاة وسطی را صلاة عصر می دانند اگر این قرائت ثابت بشود صلاة الوسطی می شود صلاة ظهر چون بعدش دارد و صلاة العصر.

و احتمال هم دارد که این واو زائده بوده است. پیغمبر وقتی خواندند حافظوا علی الصلوات والصلاة الوسطی بعد فرمودند و صلاة العصر از باب توضیح از جانب خود پیامبر، بعد این در بعضی از مصاحف ثبت شد، نه اینکه آیه مشتمل بر این کلمه زانده بوده است. این هم واقعا احتمال دارد.

ولی به هر حال این مقدار از اختلاف قراءات نامش تحریف نیست. و الا اصل اختلاف قراءات که وجود داشته، بعضی از اینها هم که مغیر معنا بوده است، خب یطهرن با یطّهرن معنایش فرق می کند، وموارد دیگری که اختلاف قرائت موجب اختلاف معناست. این مقدار تحریف نیست. پس ما تحریف در قرآن را قبول نداریم حتی به نقیصه.

برفرض کسی قبول کند تحریف به نقیصه را در قرآن، یا اصلا مثل علامه مجلسی بیاید بگوید که اصلا بحث تحریف به نقیصه هم نباشد، این آیات کما انزل الله که ترتیبش حفظ نشده، جابجا شده است، وممکن است این آیه در کنار یک آیه دیگری بود که اگر ما با آن وضعیت نگاه می کردیم ظهورش برای ما عوض می شد. که البته این هم به نظر ما درست نیست، ولی جواب تفصیلی اش را بعدا عرض می کنیم.

ما می گوئیم برفرض این اشکالها درست باشد، در زمان امام صادق علیه السلام هر بلائی سر قرآن آمده بوده دیگر آمده بوده، بعدش که حادثه جدیدی پیش نیامده. این روایاتی که از امام صادق وائمه بعد علیهم السلام صادر شده راجع به اینکه عرض کنید احادیث ما را بر قرآن، آنچه موافق قرآن است عمل کنید آنچه مخالف قرآن است طرح کنید، خبرین مختلفین را عرض بر کتاب کنید خبر موافق کتاب را عمل کنید خبر مخالف کتاب را عمل نکنید، این نشان می دهد که همین قرآن موجود برای ما حجت است. واگر هم تحریفی بوده مغیر معنا نبوده است. این قرآن موجود معنایش حجت داریم که تغییر نکرده است با تحریف و یا با اخلال به ترتیب آیات و جابجا کردن جاهای آیات. ولذا این مشکل برطرف می شود.

مرحوم آخوند در کفایه که فرموده است که دعوای علم اجمالی به وقوع تحریف در قرآن یا به اسقاط و یا به تصحیف وإن کانت غیر بعیدة کما یشهد به بعض الاخبار و یساعده الاعتبار ولکن مانع از حجیت ظواهر کتاب نیست، چون ما علم پیدا نمی کنیم که این سقط یا تصحیف موجب وقوع خلل در ظواهر کتاب شده باشد. برفرض هم علم پیدا کنیم که فی الجمله ظواهر کتاب با این سقط یا تصحیف ها مختل شده، شاید این سقط و تصحیف ها در آن ظواهری است که ربطی به فقه ندارد، آنجا که بحث حجیت مطرح نیست. آیات راجع به معاد و کیفیت معاد، قصص، امثال، حکم، حجیت ظواهر در آنجا چه معنایی دارد؟ خب آنها اثر عملی ندارد. حکم هم که ارشاد است به حکم عقل، ما نیازی به حجیت تعبدیه ظواهر در آنها نداریم. آنی که ما دنبال حجیت ظواهر هستیم آن آیات الاحکام است. چون حجیت به معنای منجزیت و معذریت فقط مختص است به آنچه که مربوط به عمل مکلف است، ولذا علم اجمالی ما عملا و حکما منحل می شود.

بعد مرحوم آخوند متوجه اشتباه خودش شده است، فرموده است که البته یک مطلبی را بگوئیم، وآن این است که در صورتی این حرف ما درست است که علم اجمالی ما به وقوع سقط یا تصحیف در قرائن منفصله باشد، والا اگر ما با این وقوع سقط یا تصحیف بگوئیم قران متصله سقط شده، علم پیدا کنیم به سقط قرائن متصله اجمالا، ولی ندانیم این قرائن متصله مربوط به آیات الاحکام بوده یا مربوط به سائر آیات، آنوقت ما مشکل پیدا می کنیم. چون می دانیم یک قرائنی موجود بود وسقط شد. شک پیدا می کنیم در قرینیت متصله آن قرائن محذوفه نسبت به آیات الاحکام. شک در قرینیت موجود مشکل درست می کند در عمل به ظهورات. مثل اینکه مولا نامه ای به ما نوشت، سه تا ورق داشت، یک ورقش راجع به دستور العمل های مربوط به ما بود، یک ورقش خاطرات سفر خود مولا بود که منجزیت و معذریتی ندارد برای ما، ورق سومش هم توضیحات و قرائنی بود در رابطه با آن دو تا نامه اول. ونمی دانیم این نامه و ورقه سوم قرائنی در آن بود که مربوط می شود به نامه ای که مربوط می شود به وظائف ما، یا نه مربوط می شود به ورقه دوم که خاطرات سفر مولاست، کی عقلاء می گویند نه شما به آن ورقه اول عمل کن اعتناء به این شک نکن، اگر این روقه سوم گم شد پیدا نکردی بگو انشاء الله آن روقه سوم مربوط به قرائن برخلاف ظهور در آن ورقه اول نیست.

بله اگر شک کنیم که ورقه سوم بود یا نبود، مرحوم آخوند می گوید عقلاء در اینجا اعتناء به شک نمی کنند. ولی اگر بدانیم ورقه سومی بود و از بین رفت، ندانیم این ورقه سوم مربوط به کدام بخش از نامه مولا بوده، اینجا عقلاء اعتناء به شک می کنند و دیگر به آن ظهور در نامه اول عمل نمی کنند.

ما اضافه می کنیم به فرمایش مرحوم آخوند، که حتی اگر احتمال هم بدهیم که نامه سومی بود ورقه سومی بود همراه با آن دو تا ورقه وسقط شد، شک در وجود قرینه متصله هم بکنیم باز نمی توانیم عمل کنیم به آن ظهورات در ورقه اول. بله اگر شخص ثقه ای بیاید بگوید نامه مولا این است، این یعنی او می خواهد بگوید مولا ورقه دیگری ندارد، اما اگر ثقه این حرف را نزند ما شک کنیم که شاید ورقه سومی هم بوده سقط شده آنجا هم عقلاء اینطور نیست که به این شک اعتناء نکنند. واصلی هم به نام اصل عدم قرینه متصله نداریم.

ولذا ما بحثمان در این است که شاید این تحریف یا تصحیف منجز به سقط قرینه متصله بشود، مشکل این است. ولذا اینکه مرحوم آخوند بحث را برده روی قرینه منفصله این درست نیست.

پس عمده یکی انکار کبری تحریف است در قرآن. دومی روایات عرض بر کتاب است که مفادش این است که این کتاب الموجود فعلا حجة. البته بحث اختلاف قراءات بحث دیگری است که ما آنجا عرض خواهیم کرد که نمی شود به اختلاف قراءات در فقه تمسک کرد وباید اخذ به قدر متیقن کرد. فقط در نماز ما مجازیم، اقرئوا کما یقرئون، آنچه را که متعارف است در قرائت قرآن در نماز به آن اکتفا کنیم. ما مثل زمخشری نیستیم که منکر تواتر قراءات شده، بعد هم می گوید در نماز هم بخوان ملک یوم الدین وهم بخوان مالک یوم الدین، هم بخوان صراط، هم بخوان سراط الذین، یا لابد کفوا را هم چهار جور بخوان. نه همچنین چیزی نیست. البته اگر روایت نداشتیم که اجازه می داد که به نحو متعارفه بخوانیم ما هم مشکل پیدا می کردیم، آنوقت باید احتیاط می کردیم هم مالک یوم الدین می خواندیم و هم ملک یوم الدین. واشکالی هم ندارد. اینکه مرحوم آقای خوانساری به بعضی از آقایان اشکال کرده بود که در نمازشان هم ملک یوم الدین می خوانند وهم مالک یوم الدین این درست نیست. نه اشکال ندارد، چون یکی ذکر الله است و یکی قرآن است، ما قصد اجمالی می کنیم. بله آن صراط وسراط نمی شود گفت یکی ذکر الله است، نه آن دیگر مشکل دارد اگر در او هم شک بکنی آنوقت باید دو تا نماز بخوانی. حالا آنی که ذکر الله باشد یا دعا باشد مشکلش را می شود حل کرد در یک نماز می شد هر دو جور بخوانی. ولی به هر حال قرائت متعارفه را ائمه علیهم السلام اجازه داده اند در نماز.

اما در فقه اجازه نداده اند که احتجاج کنیم و استدلال کنیم به این اختلاف قراءات. بعد انشاء الله یک مقدار به این بحث اشاره خواهیم کرد.

سؤال وجواب: به نظر مرحوم آخوند حجیت امارات به معنی منجزیت و معذریت است. منجزیت و معذریت فقط در احکام فرعیه است که مربوط به عمل مکلف می شود. اما معنای حجیت تعبد به علم نیست به نظر مرحوم آخوند تا بتواند قائم مقام علم موضوعی بشود به لحاظ جواز إخبار. ولکن کسانی که حجیت را به معنای جعل طریقیت می دانند مثل مرحوم نائینی وآقای خوئی، آنها اثر حجیت را جواز إخبار می دانند، طبعا این مشکل پیش می آید که حجیت سائر آیات هم اثر دارد و آن اثرش جواز إخبار است، آنوقت علم اجمالی به سقط قرائن منفصله در بین آیات احکام و غیر آیات احکام منحل نخواهد شد.

وجه چهارم برای اشکال به ظهوات کتاب

اشکالی است که حکما اشکال صغروی است. چطور؟

گفته می شود که ما منکر ظهورات کتاب نیستیم، اما علم اجمالی داریم که این ظهورات کتاب مخصص ومقید منفصل داشته است. قرینه بر مجاز داشته است. برخی از اینها در روایات آمده است، اما همه روایات که به دست ما نرسیده، یک سری روایات اصلا از بین رفته. این ابی عمیر حدود سی هزار روایت داشت علی ما ببالی که اینها زیر باران از بین رفت، وابن ابی عمیر از حافظه روایات را می خواند آن مقدار که یادش بوده. خیلی از این روایات به سند ضعیف به دست ما رسیده است که ما اعتناء نمی کنیم. اینطور نیست که علم اجمالی منحل بشود با ظفر به مقدار معینی از مقیدات و مخصصات منفصله قرآن مجید. ولذا این علم اجمالی موجب سقوط این ظهورات کتاب می شود از حجیت، که می شود اجمال حکمی.

اقول: جواب این است که: هر کس علم اجمالی دارد که مازاد بر این مقدار که در روایات معتبره آمده از مخصصات و مقیدات و قرائن منفصله برخلاف ظهور اولی آیات قرآن، هر کس علم اجمالی اش بیش از این مقدار هست احتیاط کند. اما ما بیش از این علم نداریم، ما فحص می کنیم، این مقدار از مخصصات و مقیدات وقرائن منفصله که در روایات معتبره است که پیدا کردیم بیش از آن علم به وجود مقید و مخصص وقرینه منفصله برخلاف ظهور آیات نداریم. ولذا این علم اجمالی منحل می شود ولو تعبدا به برکت ظفر به مقدار متیقن از مخصصات ومقیدات قرآن کریم.

اینها اشکال های صغروی بود که می گفت اصلا ظهور کتاب یا محرز نیست یا یک اشکال عامی که در همه ظهورات هست که علم اجمالی به اراده خلاف ظهور موجب سقوط حجیت ظهورات می شود ظهورات کتاب مبتلای به این اشکالات هستند.

اما برخی از اشکالات، اشکالات مربوط به انکار حجیت ظهور است.

قبل از بیان اشکالات کبروی، اشاره کنم به بعضی روایات که استدلال شده است به آنها که ائمه علیهم السلام فرموده اند جدال نکنید با فرق باطله به قرآن:

وقتی ابن عباس می خواست برای بحث با خوارج می خواست برود، امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: لا تجادلهم بالقرآن فإن القرآن حمال ذو وجوه، با قرآن بحث وجدل نکن با خوارج، چون قرآن یک کتابی هست ذو وجوه، شما به یک آیه استدلال می کنی خوارج هم به یک آیه دیگر استدلال می کنند. نمی شود قرآن را سبب حل نزاع قرار داد، هر کس به یک آیه ای استدلال می کند. الان هم همین است. افراد منحرف که تظاهر به دین می کنند اینها می گردند یک آیاتی را پیدا می کنند به نفع خودشان، حالا دلالت دارد یا ندارد ولی بالاخره غلط انداز هست، آنها را مطرح می کنند و می گویند قرآن این را می گوید شما چیز دیگری می گوئید.

این روایات معنایش این نیست که این روایات ظهورات کتاب را انکار بکنند. نه، مفاد این روایات این است که در بحث وجدل معمولا انسان با استدلال به قرآن تنها به نتیجه نمی رسد. چون بالاخره نمی شود که تا آخر عمر بحث کنیم، بلکه مدتی را می خواهیم بحث کنیم، در این مدت شما یک آیه می خوانی او هم یک آیه می خوانی، تا بیائی اثبات کنی این آیه ای که تو می خوانی درست نیست او هم می گوید آیه ای که تو می خوانی درست نیست. این منافات با این ندارد که انسان بینه و بین الله احساس می کند ظهور برخی از آیات را. در مقام بحث وجدل طرف که دنبال حق نیست، باید او را اسکات کرد. اسکات یعنی باید بهانه های او را گرفت، این کار مشکلی است که با قرآن بتوانیم بهانه های طرف مقابل را بگیریم. قرآن ذو وجوهی است که یک وجه آن ظاهر است بقیه وجوه آن خلاف ظاهر است. اما ائمه علیهم السلام که با قرآن احتجاج می کردند چون قرآن ناطق هستند و می دانستند از چه راهی وارد بشوند. اما مردم مثل ابن عباس ویا حتی هشام نه اینکه شعف داشته اند، نه خیلی هم قوی بوده اند، اما استدلال به قرآن در مقام جدل این خاصیت را دارد که معمولا بهانه طرف حل نمی شود. مخصوصا که این اختلافات اختلاف در اصول بود نه در احکام. مثلا همین خوارج می گفتند لا حکم الا لله، حکمیت از آن خداست،ذ چه معنا دارد که ما بیائیم انسانها را حکم قرار بدهیم، حالا خودشان اصرار کرده بودند که ابوموسی اشعری حکم بشود و او را به زور قبولاندند که بهترین وصف در حق او این بود که انسان نادانی بود و عملا هم نشان داد که نادانی اش در اوج هست، بعد از اصرار وآن افتضاحی که به بار آمد خوارج آمدند گفتند ما اشتباه کردیم لاحکم الا لله، چه معنا دارد که اصلا انسان را حکم قرار بدهیم. حالا تا بیائید اثبات کنید که این آیه لاحکم الا لله مربوط به این جریان نیست فرصت زیادی می خواهد وآنها هم قبول نمی کنند، پس بیائید با حجت با آنها احتجاج کنید. این ربطی به این ندارد که قرآن ظهور ندارد. نخیر قرآن ظهور دارد، اما در مقام اقناع نفسی مخصوصا در آیات الاحکام این ظهورات خوب است، اما اقناع دیگران که به معنی اسکات دیگران است که او دیگر نتواند بهانه تراشی کند آن هم که معمولا در غیر آیات احکام هم بوده این کار سختی است. شما هر چه با قرآن بگوئید او یک جوابی می دهد. بگوئید اولی الامر امیرالمؤمنین است، خوارج می گویند اولی الامر ابوبکر و عمر بودند ما الان دیگر اولوا الامر نداریم. خوارج اینجور می گفتند دیگر. می گفتند هم معاویه بی دین است و هم نعوذ بالله امیرالمؤمنین و هم عثمان. اینها با همه بد بودند، با اینها نمی شود با قرآن بحث کرد. این روایات دلیل بر این نیست که قرآن ظهوری ندارد.

اما الاشکال الکبروی فی حجیة الظهورات، وعمده دو اشکال است:

اشکال اول: می گویند آیه ای که دارد که هو الذی انزل الکتاب منها آیات محکمات هن ام الکتاب و اخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تأویله و ما یعلم تأویله الا الله.

گفته می شود که ظاهر کتاب محکم نیست متشابه است. چون متشابه است پس آیه قرآن می گوید که اهل زیغ و انحراف اتباع متشابه می کنند. شمائی هم که دنبال ظهور کتاب می روید باید مواظب باشید که از نظر قرآن می شود مصداق اهل زیغ. اهل ایمان فقط به محکمات عمل می کنند نه به متشابهات، وظهورات کتاب جزء محکمات نیست بالاخره احتمال خلاف ظاهر در آن هست.

نوعا در جواب گفته اند: متشابه به معنای مجمل است. ظاهر متشابه نیست، از نظر عرفی ظاهر مبین است نه متشابه. متشابه آنی است که ذو معانی محتمله است بعضها یشبه ببعض ولایمکن تعیین مراد المتکلم عرفا. از شبه می آید دیگر. معانی متشابهه و متماثله که هیچکدام در حد ظهور عرفی وتبین عرفی نیستند.

در مقابل این اشکال گفته می شود که اگر در آیه شریفه دقت کنید می بینید که این معنی برای متشابه غلط است. چرا؟ برای اینکه متشابه به معنای مجمل که قابل اتباع نیست. آیه می گوید فأما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه، خب کسی که می بیند که آیه مجمل است واصلا معنای ظاهری ندارد چطور اصلا صدق می کند که دارد پیروی می کند از آیه. مثلا یکی کسی آمد گفت رأیت زیدا، ما نمی دانیم مرادش زید بن عمرو است یا زید بن بکر، بعد برویم سراغ زید بن عمرو بگوئیم فلانی می گفت من تو را در بازار دیده ام تو در بازار چه می کردی؟ این را نمی گویند اتباع. آن گفت رأیت زیدا، اول تحقیق کردی که زید بن عمرو را می گفت یا زید بن بکر را؟ اینکه اتباع نیست. حمل المعنی المجمل علی احد الاحتمالین که اتباع نیست.

این بیانی است که برخی از جمله آقای صدر در بحوث دارند، ولذا گفته اند این اشکال که متشابه شامل ظاهر نمی شود درست نیست.

اقول: به نظر ما متشابه چند مصداق دارد. یک مصداقش همان مجمل است. یک مصداقش آن کلامی است که مشعر است به یک معنایی یا ظاهر است در آن معنا ولکن برهان عقلی یا نص برخلافش هست. این هم متشابه است. اگر متشابه مختص بود به مجمل، اشکال مرحوم آقای صدر وارد بود، اتباع مجمل معنا ندارد. ولی متشابه اختصاص به مجمل ندارد، مجمل هم متشابه است اما مختص به مجمل نیست. آن کلامی که ظهور دارد در یک معنایی ولکن برخلاف حکم عقل است آن معنا، یا برخلاف محکمات قرآن است، این هم متشابه است، چرا؟ برای اینکه این کلام موهم یک معنایی است که مراد خدا نیست. می شود متشابه دیگر. متشابه آنی است که شبیه است اما عین واقع نیست. متشابه در مقابل محکم است، محکم چیست؟ محکم آن چیزی است که مدلولی دارد که مراد واقعی متکلم است. متشابه آن است که مدلولی ندارد که مراد واقعی متکلم باشد، حالا یا اصلا مدلول ندارد و مجمل است، ویا مدلولی دارد ولکن مراد واقعی متکلم نیست للبرهان أو للنص علی ذلک. به این هم می گویند متشابه. ولذا این متشابه که ظاهر است یا مشعر است به یک معنایی ولکن برهان برخلافش هست یا نص برخلافش هست یعنی این معنای ظاهر مراد خدا نیست، در مقابل محکم که معنایی دارد که یا نص است ویا ظاهر است ولی مراد خداست، او می شود محکم. ولذا در قرآن هم می گوید: فإذا انزلت سورة محکمة و ذکر فیها القتال. با اینکه او نص نیست، وجوب قتال ظهور است، قتال بر همه ظهور است عام است، ولی به او گفت محکم، چون یک ظهوری دارد که مراد واقعی خداست. متشابه آنی است که لیس مدلول نص أو ظاهر یکون مرادا له تعالی.

بقیه مطالب انشاءالله فردا.